

# نظر به انتقادی جهانی شدن

نوشته داکلاس کلتز

ترجمه حسین شریفی رهنائی

سبع: <http://www.gsoia.ac.ir>

■ جهانی شدن (globalization) بی شک اصطلاح متداول دهه حاضر است. روزنامه نگاران، سیاستمداران، مدیران تجاری، دانشگاهیان و سایرین بابه کار بردن این اصطلاح می خواهند نشان دهند که پدیده‌ای ژرف در حال وقوع است، جهان در حال تحول است و نظامی نو در عرصه اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی ظهور می یابد. اما به کارگیری این اصطلاح در موارد بسیار مختلف، توسط افراد متفاوت و برای اغراض گوناگون چندان فراوان است که تعیین موضوع مورد بحث در جهانی شدن، کارکردهای این اصطلاح و اثراتش بر نظریه و سیاست معاصر را دشوار نموده است.

طیف گسترده و متنوعی از نظریه پردازان اجتماعی بر این باورند که جهانی شدن فزاینده، نظام بخش دنیسای کنونی است. از این منظر جهانی شدن غلبه نظام اقتصادی سرمایه داری را تقویت می کند، از اهمیت دولت ملی به سود سازمانها و شرکتهای فراملی می کاهد و فرهنگها و سنن محلی را از طریق فرهنگی جهانی دستخوش فرسایش می سازد. مارکسیستها، طرفداران نظریه نظام های جهانی، و بری ها، کارکردگرایان و بسیاری از نظریه پردازان معاصر به اتفاق جهانی شدن را روند شاخص دوران حاضر می شمارند. از این گذشته طرفداران گسست پست مدرن در تاریخ معتقدند توسعه سرمایه داری فراملی قالب تاریخی و جهانی تازه ای از پست مدرنیسم یا پست فر دیسم را به عنوان منطبق فرهنگی جدید سرمایه داری پدید می آورد (Harvey 1989; Soja 1989; Jameson 1991; Gottdiener 1995) بنابراین از منظر نظریات اجتماعی مدرن و پست مدرن، جهانی شدن ویژگی برجسته زمانه ماست.

دریافت های متنوعی از مفهوم جهانی شدن وجود دارد. موارد کار برد این مفهوم و ارزیابی فرایندهایی هم که در قالب این مفهوم توصیف می شوند بسیار متنوع است. جهانی شدن نزد عده ای مستلزم غربی شدن جهان است (Latouche 1996)، حال آنکه برخی دیگر آن را پوششی برای سلطه سرمایه داری می دانند (Ferguson 1992). از نگاه برخی جهانی شدن نوعی همگونی فزاینده می آفریند. در مقابل، دیگران معتقدند جهانی شدن با دوره سازی (hybridization) فزاینده نوعی تنوع و

ناهمگونی پدید می آورد. جهانی شدن در تجارت، راهبردی برای افزایش منافع و قدرت شرکت است و در حکومت اغلب وسیله اتقای قدرت و اختیارات دولت، حال آنکه سازمانهای اجتماعی غیر دولتی آن را ابزار تولید ارزش های مثبت اجتماعی همچون فعالیت های زیست محیطی، گسترش دموکراسی یا انسانی سازی می بینند. بسیاری از نظریه پردازان جهانی شدن را با ملرنیسته یکسان می گیرند (Giddens 1990; Beck 1992) در حالی که دیگران مدعی اند «عصر جهانی» پس از «عصر مدرن» آمده و به طور مشخص از آن متمایز است (Albrow 1996). شماری از نظریه پردازان نیز می گویند، اکنون در عصری جهانی به سر می بریم که جهانی شدن مفهوم شاخص آن است (Axford 1995; Albrow 1996)، در حالی که عده ای در مقابل دعوی تازگی و مرکزیت مفهوم جهانی شدن را اشراق آمیز می دانند (Hirst & Thompson 1996).

اما فرآگیری اصطلاح «جهانی شدن» حکایت از آن دارد که جهانی شدن بخشی از فرایند بازسازی و بازاندیشی در سیاست و نظریه اجتماعی معاصر است، چیزی که در برخی منازعات و مشاجرات اصلی عصر حاضر مطرح می باشد. به طور قطع می توان گفت جهان طی چند دهه گذشته مهمترین دوره نوآوری تکنولوژیک و بازسازی خود را از آغازین دهه های قرن بیستم پشت سر گذارده است. بازسازی و سازماندهی مجدد و بنیادین اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهان که جهانی شدن کلیدواژه آن است، بخشی از «گذار بزرگ» (Polyani 1957) به مرحله تازه ای از تکنو کاپیتالیسیم به شمار می رود. جهانی شدن با مباحثات بر سر پست مدرنیسم و پست فر دیسم و سایر «پست های» که خود نشانگر گسستی بنیادین یا گذشته اند در هم آمیخته است. بنابراین جهانی شدن محور بحث هایی را تشکیل می دهد که حول ویژگی ها و تحولات تعریف کننده عصر حاضر در جریان است.

در این مقاله می کوشم کاربرد های غالب واژه جهانی شدن را مشخص کنم و نیاز به نوعی نظریه انتقادی جهانی شدن را که بر جانبداری های یک سو به و ایدئولوژیک موجود در بیشتر دریافت ها فائق آید آشکار سازم. استدلال من این است که گفتمان

کاملاً مثبت از ترقی اجتماعی و اقتصادی، نوآوری تکنولوژیک، تولیدات و خدمات متنوع تر، فراوانی اطلاعات، افزایش آزادی فرهنگی و بالا رفتن سطح زندگی به کار می‌برند. حامیان جهانی شدن از طرفداران اقتصاد بازار که بایر روزی تاجر بسم و ریگان بسم در دهه ۱۹۸۰ به یک ایدئولوژی مسلط تبدیل شد، بیل گیتس (Gates 1995) و حامیان «آبر شاهره اطلاعاتی» و تکنولوژیهای جدید، و سایر نخبگان سیاسی و اقتصادی تشکیل می‌شوند که از پشتیبانی نظری دانشگاهیان و چه بسا تحلیلگران جامعه‌شناسی برخوردارند؛ آنان که با مبالغه درباره محتوم و بی چون و چرا بودن سیر جهانی شدن می‌گویند ابعاد مخرب و مشکل آفرین این پدیده را پنهان سازند.

اما جهانی شدن از نگاه منتقدان نابودی سنن محلی، وابستگی مستمر کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند، نابودی محیط زیست، همگون شدن فرهنگها و شیوه زندگی روزمره را به همراه می‌آورد. این منتقدان شامل چند دسته‌اند: مارکسیست‌ها، لیبرال‌ها و هواداران چندفرهنگی بودن جهان که بر تهدید حاکمیت ملی، سنن محلی و دموکراسی مشارکتی از سوی نیروهای جهانی انگشت می‌گذرانند. هواداران محیط زیست که از پیامدهای اکولوژیک مخرب جهانی شدن عنان گسیخته هراس دارند و محافظه کاران که جهانی شدن را تهدیدی برای فرهنگهای ملی و محلی و تقدس سنت می‌دانند.

بنابر این اصطلاح جهانی شدن ساخته‌ای نظری است که خود محل اختلاف و از تشریح‌ها و معانی متنوعی برخوردار است. جهانی شدن را می‌توان از هر دو بُعد سلبی و ایجابی توصیف کرد یا چون من آن را برای توصیف فرایندهای شدیداً چندگانه و پیچیده در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و زندگی روزمره به کار برد. نظریه انتقادی جهانی شدن بر آن است تا وابستگی‌های متقابل و تعاملات میان سطوح مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانشناختی را شناسایی کند. و در عین حال، رابطه میان جریانهای مختلف تولیدات، اندیشه‌ها و اطلاعات، مردم و تکنولوژی را مشخص سازد. نظریه انتقادی واسطه‌های میان پدیده‌های مختلف، ساختار نظام‌مندی که پدیده‌ها و فرایندها را در درون یک نظام

جهانی شدن هم با نظریات مدرن و هم بستر مدرن قابل تشریح است، زیرا اما اکنون در دوره فترت میان دوران مدرن که در حال سپری شدن است و دوران بستر مدرن که در حال شکل‌گیری است به سر می‌بریم (Best & Kellner 1997) . . . .

### نظریه پردازان درباره جهانی شدن

برای ارائه بحثی مستدل در خصوص جهانی شدن نخست باید کاربردها و معانی مختلف این اصطلاح و نیز فرایندهایی را که به وسیله آن توصیف می‌شود شناسایی کرد. به یک معنا، چیزی به نام جهانی شدن فی‌نفسه وجود ندارد بلکه این اصطلاح مفهومی پوششی برای تبیین و تشریح ناهمگونی فرایندهاست. این اصطلاح در بسیاری از موارد کاربرد خود، اصطلاحی خنثی نیست بلکه اغلب واژه‌ای جایگزین برای گفتمانهای کهنه تر «امپریالیسم» و نیز «نوگرایی» است. جهانی شدن به عنوان مفهوم جایگزین «امپریالیسم» توجه ما را به سلطه کشورهای بسیار توسعه یافته بر کشورهای در حال توسعه یا سلطه شرکتهای فراملیتی بر اقتصادهای ملی و محلی معطوف می‌کند. از این گذشته جهانی شدن می‌تواند به عنوان مفهومی پوششی و حشمت جهانیان را از استعمارگرایی خنثی کند. این مفهوم می‌تواند در قالب گفتمان امپریالیسم نو، استعمار دائمی بسیاری از کشورهای دنیا توسط ابرقدرتها و شرکتهای غول پیکر فراملی را پنهان سازد و لذا برخی ابعاد مخرب تر و وحشیانه تر توسعه معاصر را مخفی نگاه دارد.

اما جهانی شدن به عنوان مفهوم جایگزین «نوگرایی» این ایدئولوژی را رد می‌کند که فرایندها (یعنی نوگرایی با بار مثبت) ضرورتاً ترقی و توسعه را در پی دارد و بخشی از یک مسیر بی چون و چرا برای نیل به پیشرفت و مدرنیته است. گفتمان جهانی شدن در قیاس با گفتمانهای امپریالیسم (منفی و انتقادی) و نوگرایی (مثبت و توجیه کننده) گفتمانی در ظاهر بی طرف است. از این رو به عنوان مفهوم جایگزین این گفتمانها (امپریالیسم بدو نوگرایی خوب) می‌گوشد عناصر ارزشی آنها را در قالب اصطلاحی به ظاهر بی طرف بیوشانند. اما جهانی شدن نیز با گفتمانهای شدیداً ایدئولوژیک عصر حاضر پیوند خورده است. برخی آن را برای نشان دادن روندی

○ فراگیر بودن اصطلاح جهانی شدن حکایت از آن دارد که جهانی شدن بخشی از فرایندهای سازشی و بازاندیشی در سیاست و نظریه اجتماعی معاصر است.

تنوع، اختلاف و ناهمگونی دفاع، و گاه ادعای کنند که جهانی شدن فی نفسه چندگانگی و اختلاط پدید می آورد. پُست مدرنیستها استدلال می کنند که فرهنگ جهانی با اشکال جدیدی از آمیزه هایی دورگه از امور جهانی و محلی تخصیص هایی واحد را در تمام دنیا ممکن می سازد و بنابراین تنوع و ناهمگونی را در دنیا افزایش می دهد (Hall 1991) . . . .

در ادامه من بر ضد تمام نگرش های يك سويه و جانبدارانه در خصوص جهانی شدن اقامه دلیل خواهم کرد؛ نگرش هایی که یا آن را ابزار مسلم و ضروری پیشرفت و تنوع می دانند یا عامل نوعی تخریب و همگون شدن بی روح. برای به دست دادن نظریه ای انتقادی و دیالکتیکی از جهانی شدن باید با راز این نگرش های آشکارا يك سويه فراتر نهاد. نظریه انتقادی هم ابعاد مترقی این پدیده و هم وجوه غیرمترقی آن را تشریح می کند. وانگهی دوگانگی های بنیادین جهانی شدن اعم از نو و کهنه، تخریب و سازندگی و محلی و جهانی را به روشنی بازگو می کند.

### جهانی شدن: اقتصاد / دولت / فرهنگ

«جهانی شدن» به عنوان يك کلیدواژه بر مسائل و موضوعات متنوعی دلالت دارد و بستر ظهور دیدگاه های سیاسی و نظری گوناگونی است. «جهانی شدن» در عین حال می تواند به عنوان يك ایدئولوژی توجیه گر، واقعیات ناخوشایند را پنهان سازد. نظریه انتقادی جهانی شدن می تواند گفتمان جهانی شدن را به سمت تبیین دقیق این پدیده ها هدایت کند و نیز مجموعه ای از منازعات و مسائل امروزی را توضیح دهد. شایان ذکر است مفهوم جهانی شدن به لحاظ مفاهیم و کارکردهای مختلف این گفتمان، ساخته ای نظری است که به تناسب فرضیات و بای بندهای نظریه مورد بحث تعبیر می کند. نگرش ساخت گونه به اصطلاح جهانی شدن مارا یاری می کند تا آن را چیزی فراتر از نیروهای طبیعی آن یعنی غلبه بی چون و چرای نیروهای بازار، هژمونی سرمایه و ظهور يك حکومت جهانی بینگازیم. در عین حال که این اصطلاح می تواند فراملت گرایی کاپیتالیستی و نهادهای حکومتی فراملی را توصیف، توجیه و هنجاری کند،

اجتماعی سازمان می دهد و استقلال نسبی هر يك از اجزاء را توصیف می کند تا از این رهگذر هم پیوستگی ها و هم ناپیوستگی های میان اقتصاد و فرهنگ نمایان شود. نظریه انتقادی برای ایجاد پیوستگی میان نظریه و عمل می کوشد در کنار شناسایی پتانسیل های مثبت موجود در جهانی شدن [ برای تحقق آزادی و دموکراسی بیشتر، ابعاد مخرب استضعاف، سرکوب و سلطه ناشی از آن را نیز بر ملا کند (Kellner 1989). نظریه انتقادی پیوستگی ها و ناپیوستگی های میان گذشته، حال و آینده را بر پایه دیدگاهی تاریخی مورد تأکید قرار می دهد. افزون بر این امکان کنش سیاسی و عمل فردی و گروهی سازنده را از میان پتانسیل های مثبت موجود در مجموعه کنونی نیروها و امکانات مورد ملاحظه قرار می دهد (Best 1995).

بیان بسیار پیچیده گفتمان جهانی شدن از آنچه هست نیز پیچیده تر می شود زیرا جهانی شدن افزون بر اینکه اصطلاحی جایگزین برای امپریالیسم و نوگرایی است با منازعات مربوط به مدرنیته و پُست مدرنیته نیز ارتباط دارد. برخی نظریه پردازان ادعای کنند که جهانی شدن به عنوان موضوع مرکزی نظریه پردازی معاصر جایگزین مفاهیمی چون مدرنیته و پُست مدرنیته می شود، (Featherstone & Lash 1995; Waters 1995; Albrow 1996). در عین حال دیگران به گونه ای متفاوت گفتمان جهانی شدن را با هر دو مشکله مدرنیته و پُست مدرنیته شبیه ساخته اند. بنابراین نزد برخی جهانی شدن استمرار مشکله نوگرایی و مدرنیته است حال آنکه دیگران معتقدند جهانی شدن چیزی جدید و متفاوت را نشان می دهد و با گرایش پُست مدرن ارتباط دارد یا در واقع يك وضعیت جهانی کاملاً جدید و به نظریه در نیامده است. در اینجا نیز ارزیابی های کاملاً متنوعی را می توان از مدرن، پُست مدرن و روند جهانی شدن ارائه داد.

از نگاه برخی نظریه پردازان، جهانی شدن نوعی فرایند یکسان سازی است که در آن يك رسانه و فرهنگ مصرفی جهانی شده در دنیا به گردش در می آید و گونه ای یکسانی و همگونی را در همه جا به وجود می آورد. این خود نوعی از انبوه سازی و جهان شمولی تدریجی را در پروژه مدرن مشخص می کند. پُست مدرنیستها در مقابل از امور محلی،

○ گفتمان جهانی شدن هم با نظریات مدرن و هم پُست مدرن قابل تشریح است زیرا اکنون در دوره فترت میان دوران مدرن که در حال سپری شدن است و دوران پُست مدرن که در حال شکل گیری است به سر می بریم.

نظریه انتقادی جهانی شدن داوربهای ارزشی ایدئولوژیک را بر نمی‌تابد و مخالفت‌ها، مقاومت‌ها و خودمختارهای دموکراتیک در برابر اشکال سلطه و وابستگی جهانی را می‌پذیرد.

نظریه انتقادی جهانی شدن ضرورتاً قالبی فرارشته‌ای دارد. این نظریه شیوه‌های نفوذ سریع نیروهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در دنیا به منظور ایجاد بازارهای جدید، سازمان‌های سیاسی فراملی و نیز فرهنگی جهانی را توصیف می‌کند.

گسترش بازار جهانی سرمایه‌داری در حوزه‌هایی که پیش از این به‌روی آن بسته بوده است (یعنی حوزه کمونیستی و کشورهای در حال توسعه‌ای که خط سیری مستقل را در توسعه دنبال می‌کردند) افول دولت ملی و قدرت آن برای کنترل و سازماندهی جریان‌های کالا، افراد، اطلاعات و اشکال متنوع فرهنگی را به همراه دارد. البته تاریخ‌فرنها شاهد ظهور شبکه‌های جهانی قدرت و امپراتوری‌های امپریالیستی و در کنار آنها مفاهیم غالباً شدید محلی از سوی قلمروهای استعمارزده بوده است. جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، امپراتوری‌های استعماری قدرت را بویژه پس از جنگ دوم جهانی یعنی دوران انقلاب‌های ضدامپریالیستی در هم شکستند و «راه سوم» را از میان بلوک‌های کمونیستی و کاپیتالیستی بی‌ریختند اما هر چه به پایان قرن بیستم نزدیک می‌شویم به نظر می‌رسد نه استعمارزدایی و نه پایان جنگ سرد هیچ یک نظام‌های فراملی سلطه را تضعیف نکرده است.

افزون بر شکل‌گیری قالبی نو از اقتصاد بازار جهانی و نظام‌هایی متغیر از دولت‌های ملی، ظهور فرهنگی جهانی از ویژگی‌های برجسته جهانی شدن معاصر است. هم‌زمان با گسترش شگرف سرمایه‌داری و سازمان‌های سیاسی فراملی، فرهنگی جهانی در نتیجه توسعه تکنولوژی‌های ارتباطات و کامپیوتر، و نیز جامعه‌ای مصرفی با چشم‌اندازهای تولیدی و خدماتی خاص خود در حال ظهور است.

از سویی قالب‌های فراملی طراحی و معماری و طیف وسیعی از فرآورده‌های فرهنگی فراملی می‌روند تا بخشی از یک فرهنگ جهانی نورا شکل بخشند. فرهنگ جهانی متضمن بسط و گسترش تکنولوژی رسانه‌ها و در حقیقت تحقق‌رؤیای دهکده جهانی مارشال مک‌لوهان است؛ رسانه‌هایی

○ از نگاه منتقدان، جهانی شدن نابودی سنن محلی، وابستگی مستمر کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند، نابودی محیط زیست، همگون شدن فرهنگ‌ها و شیوه زندگی روزمره را به همراه می‌آورد.

که مردم سراسر دنیار از رویدادهای مهم سیاسی، ورزشی و برنامه‌های زیست‌محیطی و تبلیغاتی (که بی‌امان نوسازی سرمایه‌داران را تبلیغ می‌کنند) آگاه می‌سازند (Wark 1994). شمار افرادی که وارد شبکه‌های جهانی کامپیوتر می‌شوند، روز به روز در حال ازدیاد است؛ شبکه‌هایی که افکار، اطلاعات و تصاویر را به‌طور آنی در سراسر جهان به گردش در آورده و مرزهای زمانی و مکانی را در نور دیده‌اند (Gates 1995).

فرهنگ جهانی متضمن ارتقاء شیوه زندگی، مصرف، تولیدات و افزایش همسانی‌هاست. شرکت‌های بزرگ فراملی با ابزار تبلیغات می‌کوشند در بازارهای محلی رخنه کنند، محصولات خود را به فروش برسانند و بر مقاومت‌های محلی فائق آیند. گسترش سیستم‌های خصوصی ماهواره‌ای و کابلی، فرهنگی تجاری را در سراسر دنیا حاکم ساخته است. اکنون فرهنگ‌های ملی و محلی که خود زمانی از عوامل بازدارنده نیروهای جهانی بودند و از سنن هویت‌ها و شیوه‌های زندگی افراد و گروه‌های خاص دفاع می‌کردند، با تعریف جدیدی از خود فرهنگ مواجه شده‌اند. فرهنگ همان عامل ویژه‌کننده و محلی‌سازی است که مردم و جوامع مختلف دنیا را از یکدیگر متمایز ساخته است. فرهنگ قالب‌هایی محلی از هویت‌ها، اعمال و شیوه‌های زندگی را پدید آورده است. اینها همچون سدّی در برابر استیلای هویت‌ها، اندیشه‌ها و اشکال زندگی بیگانه و غیر بومی عمل می‌کنند. امروزه فرهنگ به حوزه‌ای بسیار پیچیده و بحث‌آفرین تبدیل شده است، زیرا زمانی که فرهنگ‌های جهانی در درون فرهنگ‌های محلی رخنه می‌کنند، پیکر بندی‌های جدیدی ظهور می‌یابد که هر دو قطب (جهانی و محلی) را در هم ترکیب می‌کند و نیروهای متضاد استعمارگری و مقاومت، همگون‌سازی جهانی و اشکال و هویت‌های دورگو و جدید محلی پدید می‌آید.

جهانی شدن همچنین متضمن توسعه فن‌آوری‌های جدید است؛ فن‌آوری‌هایی که تأثیری شگرف بر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و زندگانی روزمره نهاده‌اند. تکنولوژی‌های جدید ارتباطی و رسانه‌ای سبب فشردگی زمانی-مکانی شده‌اند. آنها مرزهای پیشین زمان و مکان را در نور دیده، دهکده‌ای فرهنگی را در سطح دنیا ایجاد کرده و سرانجام

○ نظریه انتقادی جهانی  
 شدن بر آن است تا  
 وابستگی های متقابل و  
 تعاملات میان سطوح  
 مختلف اقتصادی،  
 سیاسی، فرهنگی و  
 روان شناختی را شناسایی  
 کند و در عین حال، رابطه  
 میان جریانهای مختلف  
 تولیدات، اندیشه ها و  
 اطلاعات، مردم و  
 تکنولوژی را مشخص  
 سازد.

نیروهای جهانی را به شکلی بارز در حوزه های مختلف زندگی تمام مناطق دنیا وارد ساخته اند. تکنولوژیهای جدید در فرایند کار جایگزین کارگر زنده شده و انعطاف پذیری تولید را عملی ساخته و بازارهای کار جدیدی به وجود آورده است (Harvey 1989). تکنولوژیهای جدید صنایع جدیدی همچون صنعت کامپیوتر و اطلاعات را پدید می آورند و اجازه می دهند تا اطلاعات و رسانه های فراملی به طور آنی دنیا را پیماهند (Morley & Robins 1995). چنین فرایندی از سویی عده ای را واداشته تا تحقق آبر شاهره اطلاعات را جشن بگیرند و در مقابل سبب شده دیگران بر ظهور موج جدید امپریالیسم فرهنگی و رسانه ای بنافزند.

اما خود مفهوم جهانی شدن مدتها محل اختلاف و منازعه بوده و در قالب گفتمانهای هنجاری و رقیب منفی و مثبت توصیف شده است. شاید نظریه پردازان و منتقدان اولیه سرمایه داری نخستین کسانی بوده اند که پدیده جهانی شدن نظام سرمایه داری را مورد توجه قرار داده اند. تعجب آور نیست که حامیان سرمایه داری همچون آدام اسمیت این فرایند را مثبت انگاشته اند، حال آنکه کارل مارکس و فردریش انگلس نگرش های انتقادی تری به آن داشته اند. اسمیت با طرح یکی از گفتمانهای مهم و اولیه جهانی شدن، «اكتشافات» اروپاییان در آمریکا و راه یافتن به هند شرقی را عامل ایجاد یک بازار جهانی جدید می داند که دستاوردهای بسیار ارزشمندی را به ارمان می آورد. اسمیت می نویسد:

«آنها تا به حال دستاوردهای عظیمی به بار آورده اند؛ اما در مدت کوتاه دو سه قرن که از این اکتشافات می گذرد نمی توان تمام این دستاوردها را مشاهده کرد. [به هر حال] عقل بشری قادر نیست مزایا و معایبی را که ممکن است چنین رخدادهایی در آینده به دنبال داشته باشند، پیش بینی کند. از آنجا که این اکتشافات تا اندازه ای مردم اقصی نقاط دنیا را به هم پیوند می دهند، آنها را قادر می سازند تا خواسته های یکدیگر را بر آورده سازند، موجبات خشنودی همدیگر را فراهم آورند و صنایع یکدیگر را تقویت کنند، به نظر می رسد در مجموع سودمند باشند. هر چند خرابیهای وحشتناک ناشی از این وقایع در مجموع بیش از تمام مزایای تجاری ای بوده

است که ممکن است بدین جهت عاید مردم هند شرقی و هند غربی شود با این حال، خرابیهای به بار آمده بیشتر جنبه تصادفی داشته و به ماهیت خود این رخدادها ارتباط نداشته است. زمانی که این اکتشافات انجام شد برتری قدرتهای اروپایی در کشورهای دور افتاده آنچنان عظیم بود که آنها نمی توانستند عدم وقوع هر گونه بی عدالتی در این کشورها را تضمین کنند. چه بسا در آینده قدرت مردم این کشورها حتی از اروپاییان نیز بیشتر شود. شاید [روزی] تمام ساکنان دنیا به یک اندازه از قدرت و تهور برخوردار شوند. شاید کشورهای مستقل دنیا بتوانند بواسطه ترس متقابلی که از یکدیگر دارند دست از ستمگری بکشند و به حقوق یکدیگر احترام بگذارند. به نظر می رسد انتقال متقابل علوم و انواع پیشرفت ها میان کشورها مناسبترین راه برای ایجاد برابری نیروها در دنیا باشد. این خود به طور طبیعی یا ضروری دادوستدی گسترده در میان تمام کشورهای دنیا به همراه می آورد. (Smith 1962, Vol. 2: 141).

بنابر این اسمیت ظهور نظام بازار جهانی را از مهمترین ویژگی های مدرنیته می داند که دست آخر همه دنیا را از مزایای خویش بهره مند می سازد. با اینکه اسمیت بی عدالتی هایی چون روابط نامتوازن قدرت و نیرو را در می یابد اما جهانی شدن بازار جهانی را در مجموع «سودمند» ارزیابی کرده است. او با صداقت آشکار خویش «بدبختیهای» ناشی از فرایند مستعمره سازی را بیان می کند اما خوشبینانه بر این باور است که می توان بر این بدبختیها فائق آمد. مارکس و انگلس نیز در بیانیه حزب کمونیست به تبع اسمیت اهمیت جهانی شدن بازار سرمایه داری را دریافته اند، هر چند ارزیابی آنها با آدام اسمیت فرق می کند. آنها ادعا می کنند:

«صنعت مدرن بازار جهانی را به وجود آورده است، بازاری که کشف آمریکا راه را برای آن هموار ساخت... صنعت مدرن به بازاری دائمی و گسترده برای محصولاتش نیاز دارد و این، بورژوازی را در سر تا سر به تنه دنیا می گستراند. بورژوازی باید در همه جا آشیان گیرد، در همه جا منزل کند و همه جا را به هم پیوند دهد... بورژوازی بواسطه ابزارهای پیشرفته تولید و وسایل تسهیل کننده ارتباطات پای تمام کشورها و حتی ملل وحشی را به تمدن باز

می‌کند... در یک کلام بورژوازی دنیایی را بر مبنای انگاره خویش می‌آفریند: (Marx & Engels 1976: 486 ff).

بنابر این لیبرالیسم و مارکسیسم کلاسیک، هر دو سرمایه‌داری را یک نظام اقتصادی جهانی می‌دانند که مشخصه آن بازاری جهانی و اعمال روابط یکسان تولید، کالاها و فرهنگ در سراسر نقاط دنیا است. اینها یک نظام مدرن جهانی را تحت عنوان بازار سرمایه‌داری ایجاد می‌کنند که به چهار گوشه دنیا رخنه می‌یابد. از منظر لیبرالیسم و مارکسیسم کلاسیک بورژوازی پیوسته ابزارهای تولید را متحول می‌ساخت و بازار جهانی نیروهای عظیمی همچون تجارت، دریاوردی و اکتشاف، ارتباطات و صنعت را به وجود می‌آورد که خود، دنیای جدیدی از وفور، تنوع و رفاه اشکلی می‌داد:

«اما اکنون به جای خواسته‌های قدیمی که با تولیدات یک کشور بر آورده می‌شد با خواسته‌هایی جدید مواجه هستیم که برای بر آوردن آنها به تولیدات سرزمین‌ها و اقلیم‌های دور نیاز داریم. خودبستگی و انزواگرایی ملی و محلی پیشین اکنون جای خود را به وابستگی متقابل جهانی ملتها داده است. این وابستگی متقابل نه تنها در تولیدات مادی که البته در تولیدات فکری نیز به وجود آمده است. دستاوردهای فکری هر یک از کشورها به همه کشورها تعلق می‌یابد. در این بین، دیگر جایی برای یکجانبگی و تنگ‌نظری ملی نیست و از دل ادبیات ملی و محلی تنها یک ادبیات جهانی سر بر می‌آورد (Marx & Engels 1976: 488).

عبارات فوق به ظرفیت‌ها و دستاوردهای مثبت موجود در بازار جهانی به عنوان شالوده‌ساز مانده‌ی بهتر اجتماعی اشاره دارد. اما در این بین، ارزیابی مارکسیستی از روند جهانی شدن ابهام بیشتری دارد. از دید مارکس و انگلس بازار جهانی طبقه جدیدی از پرولتاریای صنعتی را پدید آورده بود که به یک نیروی کار انتزاعی تقلیل یافته بود و «جززنجیرهایش چیزی برای از دست دادن» نداشت. مارکس و انگلس پرولتاریای صنعتی را طبقه‌ای انقلابی می‌دانند که سرمایه‌داری را در هم می‌شکند و جامعه‌ی سوسیالیستی جدید را بنیاد می‌گذارد؛ جامعه‌ای نو که فقر، نابرابری، استثمار و کار از خوددیگانه‌رانی می‌کند، امکان پیشرفت کامل فرد را فراهم می‌آورد و

برابری بیشتری در عرصه توزیع ثروت اجتماعی برقرار می‌سازد. آنها همچنین امکان وقوع بحرانی جهانی و فراگیر را پیش‌بینی می‌کنند که به انقلابی جهانی منجر می‌شود و جهان را به عرصه‌ی منازعه‌ای عظیم میان سرمایه و مخالفانش تبدیل می‌کند. از منظر مارکسیستی انقلابیون طبقه کارگر، بین‌المللی‌گرایان و جهان‌وطن‌هایی هستند که خود را قاطعانه شهروندان جهان و نه یک ملت خاص می‌پندارند.

عجیب این‌که نظریه مارکسیستی همچون لیبرال‌های بازار بر این پندار باطل است که توسعه نظام جهانی تجارت آزاد، ملت‌گرایی و نظام دولت ملی را در یک نظام اقتصادی جهانی سرمایه‌داری یا کمونیستی-محو می‌کند و از اهمیت آنها می‌کاهد. مارکس و اسمیت هر دو استعمار و جهانی شدن جامعه بازار محور را اجتناب‌ناپذیر و شالوده‌ترقی مادی قلمداد می‌کنند. هر دو به بی‌عدالتی‌هایی که در روند جهانی شدن نسبت به قربانیان مستعمره‌سازی روا داشته می‌شود و نیز به کاربرد خشونت و قدرت بر تر برای انقیاد فرهنگ‌های غیر غربی اذعان دارند و با این حال نگاهی خوشبینانه به آن دارند و میان «ملل وحشی» و تمدن‌هایی که در نهایت جهانی شدن را «فرآیندی تمدن‌ساز» می‌دانند، فرقی نمی‌گذارند. این در واقع تجلی یکی از ایدئولوژی‌های غالب امپریالیسم است که سنت مارکس در دیگر جاها با آن مخالف است.

جهانی شدن در واقع پیامدهای سیاسی قابل توجهی نیز داشته است. چنانچه جیووانی آریگی (Giovanni Arrighi) به شکل مستند نشان می‌دهد مستعمره‌سازی منافع بسیاری را برای دولت-شهرهای ایتالیا، هلند و انگلستان به ارمغان آورده به طوری که بر قدرت سیاسی آنها افزود و انگلستان را بواسطه جایگاهش در تجارت، مستعمرات، دارایی‌ها و صنعتش به یک امپراتوری جهانی مبدل ساخت. پس از جنگ جهانی دوم، نظریه نظام‌های جهانی «ظهور دولتهای ملی و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری جهانی» را «دو فرآیند بزرگ به هم وابسته در دوران مدرن» توصیف کرد (Tilly 1984: 147). در اینجا نظریه نظام‌های جهانی و نظریه مارکسیستی هر دو بر غلبه جهانی اقتصاد بازار سرمایه‌داری تأکید می‌کنند با این تفاوت که نظریه

### ○ نظریه اقتصادی جهانی

شدن برای ایجاد پیوستگی میان نظریه و عمل می‌کوشد در کنار شناسایی پتانسیل‌های مثبتی که جهانی شدن برای تحقق آزادی و دموکراسی بیشتر دارد ابعاد مسخرب استضعاف، سرکوب و سلطه‌ناشی از آن را نیز بر ملا کند.

نظام‌های جهانی نظام دولتهای ملی را نیز حائز اهمیت یکسانی می‌داند.

جهانی شدن قرن‌های متمادی روی یک منحنی صعودی فزاینده پیش رفت و هرچه بیشتر مناطق دنیا را وارد نظام بازار جهانی ساخت؛ هر چند جنگ جهانی اول و دوره پس از آن وقفه‌ای در این روند ایجاد کرد. در حقیقت پس از یک دوره کودوریونق اقتصادی، حمایت‌گرایی، ملت‌گرایی رو به رشد و شکست خط‌مشی‌های اقتصادی و سیاسی بین‌المللی‌گر، بخش اعظم دنیای غرب وارد عرصه کارزاری ویرانگر شد. این بار جنگ جهانی دوم بخش اعظم دنیا را در نبرد هر چه خانمانسوز تر درگیر کرد؛ هر چند در طول جنگ نیز وقایعی رخ داد که نظم اقتصادی دنیای پس از جنگ را شکل می‌داد. در کنفرانس سال ۱۹۴۴ برتون وودز ترتیبات پولی اتخاذ شد که به شکل‌گیری یک نظام جهانی کمک می‌کرد. درست پس از این نشست بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تأسیس شدند، دو نهادی که اساس توافقات بعدی از قبیل گات و نفتارا پی‌ریختند. با پایان یافتن جنگ، تجارت جهانی به اوج شکوفایی خود رسید، موانع ملی تجارت به گونه‌ای نظام یافته برچیده شد و از میان رفت، نیروهای اقتصاد جهانی در اقتصادهای محلی رخنه کردند و یک فرهنگ رسانه‌ای و مصرفی جهانی دنیا را فرا گرفت. اینها نتایج فرخنده‌ای داشتند: «با نگاهی به پانزده سال گذشته می‌توان دریافت که رشد اقتصادی پنج برابر افزایش یافته» تجارت بین‌الملل تقریباً دو دهه برابر رشد داشته و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با نرخ بی‌سابقه‌ای در حال گسترش یافته است» (Korten 1996: 15).

با این حال این پیشرفت‌ها به شکلی بسیار نامتوازن و نابرابر سرشکن شده است. در حالی که نخبگان و شرکتهای بزرگ اقتصادی منافع سرشاری را از آن خویش ساخته‌اند مواهب به طور ناعادلانه توزیع شده است. شکاف میان فقیر و غنی، دار و ندار و مناطق بسیار توسعه یافته و توسعه نیافته بطور شتابان افزایش یافته است. ملل ثروتمند هنوز به استثمار مردم، منابع و سرزمین‌های ملل فقیر ادامه می‌دهند، آن‌هم بدون در نظر گرفتن ملاحظات زیست‌محیطی. بحران بدهی‌ها که طی آن کشورهای فقیر بدهکارهای نجومی به کشورهای

ثروتمند دارند، از دهه ۱۹۷۰ به طرز شگفت‌آوری تشدید شده است. اکنون شمار فقرادر دنیا بیش از گذشته شده است؛ خشونت در مقیاس ملی، محلی و جهانی سر تا سر این قرن وحشت و بدبختی را فرا گرفته است (Aronson 1984). زیست‌بوم سیاره ما تحت محاصره قرار گرفته و «سروش زمین» در معرض خطر فوری است. هنوز زندگی در بخش اعظم این دنیا «در دناک، حیوانی و کوتاه» است. هنوز آموزش، بهداشت، رفاه و خوشی برای بسیاری از کشورهای پر جمعیت دنیا ژوئایی دور از دسترس است.

### ایستادگی در برابر جهانی شدن

مفهوم جهانی شدن از این جهت که دولت قادر نیست بر نیروهای اجتناب‌ناپذیر بازار کنترل و نظارت داشته باشد و از طرفی مردم نمی‌توانند اقتصاد خود را هدایت و ساماندهی کنند می‌تواند ناامیدی و بدبینی به بار آورد. از این رو جهانی شدن دموکراسی را سست و قدرت‌ها را با همزمنی سرمایه خنثی می‌کند (Hirst & Thompson 1996). با وجود این، نظریه انتقادی جهانی شدن نه تنها واقعیت جهانی شدن، قدرت و پیامدهایش را شناسایی می‌کند بلکه به دنبال نیروهای مقاومتی است که می‌توانند ابعاد مخرب نیروهای جهانی را خنثی کنند و آنها را با اهداف قدرت بخش محلی و دموکراتیک منطبق سازند. از دیدگاه من و یژگی بارز بحران فعلی تضاد میان تمرکز و سازمان‌دهی فزاینده قدرت و ثروت در دست عده‌ای اندک از یک سو، با فرایندهایی است که نشانگر تجزیه قدرت هستند؛ قدرتی که متکثرتر، چندگانه‌تر و بیش از گذشته در معرض رقابت است. همانگونه که تحلیل زیر نشان می‌دهد هر دوی این گرایشها قابل مشاهده‌اند و این بر افراد و گروههاست که بسترهای مناسب رقابت و بحث را کشف کنند.

با فروپاشی اتحاد شوروی و دول اقمار آن- که داعیه‌دار بدیلی جهانی برای نظام بازار سرمایه‌داری بودند- دیگر هیچ منظومه‌ای از دولت‌های ملی از جمله آنهایی که نمره مبارزه با استعمار بودند مقاومتی در برابر نیروهای بازار از خود نشان نمی‌دهند. تنها شمار اندکی از کشورهای دنیا قادرند در برابر جریان جهانی سرمایه و فرآورده‌هایش مقاومت کنند. در واقع اقتصاد بازار جهانی از طریق عرضه نوعی فرهنگ مصرفی، کالاها و خدمات

○ نظریه انتقادی جهانی شدن ضرورتاً قالبی فرارشته‌ای دارد. این نظریه شیوه‌های نفوذ سریع نیروهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در دنیا به منظور ایجاد بازارهای جسدید، سازمانهای سیاسی فراملی و نیز فرهنگی جهانی را توصیف می‌کند.

ناچیزی برای آنها در امور جهانی در نظر گرفته می‌شد. مدل دو قطبی جنگ سرد دنیا را به عرصه‌ای جهانی برای منازعه ابر قدرت‌ها تبدیل کرد در حالی که بسیاری از کشورها در این میان نقش فعالی ایفا نمی‌کردند. از این رو جنگ سرد بستری مناسب برای مداخله سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در امور جهان سوم فراهم ساخت.

### ○ نظریه انتقادی جهانی

شدن نه تنها واقعیت جهانی شدن، قدرت و پیامدهایش را شناسایی می‌کند بلکه به دنبال نیروهای مقاومتی است که می‌کوشند ابعاد مخرب نیروهای جهانی را خنثی کنند.

با فروپاشی کمونیسم این دوره از تاریخ نیز پایان یافته و اکنون جهانی شدن بازار سرمایه‌داری به مدلی غالب و عملاً اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. هم‌ارز سیاسی جهانی شدن اقتصاد عبارت است از غلبه دموکراسی در سرتاسر دنیا همراه با گفتمانها و نهادها و آن اعم از نظام‌های کثرت‌گرای کنترل و موازنه، احزاب، انتخابات و حقوق بشر (Fukuyama 1992). در حقیقت چند دهه‌ای است که از دموکراسی به عنوان شرط لازم سرمایه‌داری یاد می‌شود (روستوو، فریدمن، فوکویاما) حال آنکه سنت نظریه انتقادی تنش‌ها و منازعاتی را میان دموکراسی و سرمایه‌داری به اثبات می‌رساند.

اقول قدرت دولت ملی قالب ژئوپلیتیکی جدیدی ایجاد می‌کند که در آن سازمانها، شرکتها و بزرگ و نیروهای فراملی پایگاههای قدرت و نفوذ محلی و ملی را به چالش می‌کشند. مرزهای ملی در پرتوی پیشرفت‌های سیاسی صورت گرفته همچون استعمارزدایی، پایان جنگ سرد، شکل‌گیری توافقات تجاری و اتحادیه‌های سیاسی جدید و ظهور سرمایه‌داری جهانی فراملی دستخوش دگرگونی گشته و در نتیجه قدرت نهادها و فراملی فزونی یافته است. در کنار این تحولات مهم سیاسی، تجارت جهانی، سرمایه‌گذاری و بورس‌های مالی و نیروهای فرهنگی جهانی هم که فراتر از حدود دولت ملی عمل می‌کنند روز به روز اهمیت بیشتری می‌یابند.

امروزه مباحث جدیدی نیز در خصوص خیزش ملت‌گرایی، بنیادگرایی و برخورد فرهنگ‌ها مطرح شده است (Huntington 1996). جای تعجب است که مارکسیسم و لیبرالیسم کلاسیک و نظریه‌توسازی جایگاه فرهنگ و اشکال محلی همکاری اجتماعی را ناچیزی می‌انگاشتند در حالی که گمان می‌کردند پیشرفت اجتناب‌ناپذیر سیاست، فن‌آوری و اقتصاد مدرن به سادگی همه فرهنگها و جوامع را همگون

ویژه، نوعی سرخوشی از ورود به سرمایه‌داری مصرفی را در سرتاسر دنیا به وجود می‌آورد. بازار مالی جهانی، سرمایه‌دار مدارهای بین‌المللی به گردش در می‌آورد و دنیا را در یک بازار جهانی به هم پیوند می‌دهد؛ دنیایی که گردانندگان آن را نیروها و نهادها و سرمایه‌مالی تشکیل می‌دهند. بنابراین سرمایه با گردش در دنیا ضمن اینکه فرآورده‌ها و مدل‌های جدیدی عرضه می‌کند باعث فرسایش سنت و اقتصادها و هویت‌های ملی می‌گردد.

تحول اقتصاد جهانی غالباً تأثیرات محلی قابل توجهی بر جای گذارده است. با توقف فرایند تولید صنعتی و انتقال آن به مناطقی با دستمزد کم و نظارت ضعیف دولت، مناطق قبلی به کلی ویران می‌شوند. «صنعت زدایی»، مناطق پر رونق اقتصادی پیشین را به «کمربندهای زنگار گرفته» تبدیل ساخته است... خودکار شدن، کامپیوترها و فن‌آوریهای جدید تقسیمات کلی کار را از میان برداشته و سازماندهی مجدد شرکت‌ها شعبی از مدیریت را از بین برده و به بیکاری در سطح گسترده دامن زده است. شرکت‌های بزرگ نظیر نایک (Nike) به دنبال نیروی کار ارزان قیمت و کاهش هزینه‌های تولید خود مدام از کشوری به کشور دیگر می‌روند. امروزه اقتصاد جهانی بیش از هر زمان دیگری به هم پیوند خورده است به گونه‌ای که حتی طوفانی در ژاپن و بحرانی مالی در انگلستان تمام دنیا را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بنابراین جهانی شدن متضمن برقراری پیوستگی‌هایی جدید میان اقتصادها و فرهنگ‌های دنیا و یکپارچگی آنها در درون یک نظام جهانی است به گونه‌ای که تقسیمات و تمایزات پیشین از بین می‌رود. پس از جنگ دوم جهانی (بویژه طی دوران جنگ سرد) نظام دولتهای ملی مدرن به دوار دوگانه سوسیالیستی و سرمایه‌داری تقسیم شد و این خود، یک سلسله اتحادها و منازعه‌های سیال را میان کشورها پدید آورد. مدل توسعه کشورها نیز طی این دوره با برگرفته از مدل سرمایه‌داری بود یا مدل سوسیالیستی. در این بین، کشورهای موسوم به جهان سوم می‌کوشیدند خط مشی مستقلی را برای توسعه در پیش گیرند. جهان سوم چنانچه از نامش پیداست از کشورهایی تشکیل می‌شد که در نتیجه استعمارزدایی شکل گرفته بودند و اغلب جایگاه



○ هنوز زندگی در بخش اعظم این دنیا درناک، حیوانی و کوتاه است. هنوز آموزش، بهداشت، رفاه و خوشی برای بسیاری از کشورهای پر جمعیت دنیا رؤیایی دور از دسترس است.

خواهد ساخت و به يك فرهنگ جهانی شکل خواهد بخشید. فرض بر این بود که سرمایه‌داری و بازار جهانی آن و کمونیسم و نظام اقتصادی اجتماعی بین‌المللی و فرهنگ سیاسی آن قادرند تفاوت‌های فرهنگی، اختصاصات منطقه‌ای، ملت‌گرایی و سنت‌گرایی را از میان بردارند. در نتیجه، مارکسیسم و لیبرالیسم کلاسیک هر دو پیش‌بینی می‌کردند که جهانی شدن سرنوشته محتوم دنیاست؛ بازار در ایدئولوژی‌های سرمایه‌داری بر آن بود تا فرهنگی جهانی در دنیا پدید آورد حال آنکه پروتسار یا در مارکسیسم قصد داشت کمونیسمی را در دنیا بنیاد گذارد که ملت‌گرایی را برچیند و يك بین‌الملل کمونیستی فارغ از جنگ و استعمار را بی‌ریزد. از منظر این دو، مرزهای ملی به تدریج اهمیت خود را از دست می‌دادند و در نتیجه دولت ملی و ملت‌گرایی چندان دوام نمی‌آورد.

مدل‌های مارکسیستی و لیبرال از درک این مسئله ناتوان بوده‌اند که چگونه ممکن است نژاد، قومیت و احساس ملی با طبقه برخورد کنند و از این میان کشمکش‌های سیاسی و محلی با دلایل پیچیده پدید آیند. از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا کنون جهان شاهد خیزش دوباره ملت‌گرایی، سنت‌گرایی و بنیادگرایی دینی در کنار روندرو به رشد جهانی شدن بوده است. طغیان اختلافات دینی، فرهنگی و منطقه‌ای در شوروی و یوگسلاوی سابق و نیز منازعات خونین قبیله‌ای در آفریقا و سایر مناطق دنیا حکایت از آن دارد که جهانی شدن و همگون شدن چندان که طرفدارانش امید و منتقدانش هراس داشتند عمیق و ریشه‌دار نبوده است. از این رو فرهنگ سرچشمه‌ای جدید و بُعدی مهم در منازعه بین محلی و جهانی به‌شمار می‌رود. برای نمونه، فرهنگ‌های ملی به کشمکش‌های میان صربها، مسلمانان و کرواتها، ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها... دامن زده‌اند. بنابراین هم‌فرهنگ و هم‌ملت‌گرایی بسی پایدارتر، ریشه‌دارتر و بنیادی‌تر از آن چیزی است که کار در آمده‌اند که انتظار می‌رفت. در دنیایی که جهانی شده‌اش انگاشته‌ایم، منازعات میان امور محلی و امور جهانی و نیز فرهنگ‌های مختلف ملی با یکدیگر همچنان ادامه دارد.

جهانی شدن بیشترین ظهور و بروز را در قلمرو فرهنگ دارد. سیستم‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای و

فرهنگ مصرفی سرمایه‌داری تولیدات، انگاره‌ها و اندیشه‌ها را در سراسر دنیا به گردش درمی‌آورد. شبکه‌های جهانی توزیع فرهنگی رویدادهایی همچون جنگ خلیج فارس، گرایش‌ها و مدل‌های اجتماعی، پدیده‌های فرهنگی مثل مدونا، موسیقی رپ و فیلم‌های هالیوود را در دنیا توزیع می‌کنند و با این کار نوعی «مردم جهانی» را به وجود می‌آورند (Kellner 1995). اما این فرهنگ جهانی به تناسب مخاطبان خاص خود تولیدات، خدمات و چشم‌اندازهای متنوعی را عرضه می‌کند. صنایع رسانه‌ای و فرهنگی روز به روز متنوع‌تر می‌شوند و از این رو دسته‌بندی‌های بیشتری را در میان مخاطبان و مصرف‌کنندگان خود به وجود می‌آورند. این امر در بسیاری موارد مستلزم شبیه‌سازی مدها و سبک‌هایی است که تفاوت‌هایی اندک با یکدیگر دارند و البته در بر دارنده گسترش فرهنگ و جامعه‌ای بسیار متنوع‌تر از حیث تنوع دائم‌التزاید مصنوعات، تولیدات و خدمات فرهنگی است.

با وجود این، خرده فرهنگ‌های مقاومت نیز به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته‌اند. آنها می‌کوشند تا از قالب‌های خاص فرهنگی و اجتماعی در برابر جهانی شدن و همگون شدن محافظت کنند. جنبش‌های دهقانی در مکزیک، جنبش‌های چریکی در پرو، اتحادیه‌های کارگری در فرانسه، دانش‌آموزان انگلستان و ایالات متحده، هواداران محیط زیست و سایر گروه‌ها و جنبش‌ها از این جمله‌اند. آنها در برابر جهانی شدن سرمایه‌داری مقاومت می‌کنند و حقوق و منافع پیشین را مورد انتقاد قرار می‌دهند. سازمان‌های مردمی بسیاری در اکتاف دنیا در برابر سیاست‌های سازمان جهانی بازرگانی به تظاهرات پرداخته‌اند. واکنش‌های منفی در برابر جهانی شدن همه جا مشهود است. سیاستمدارانی که زمانی خود از توافقات تجاری گات و نفتا جانبداری کرده‌اند اکنون سکوت اختیار کرده‌اند. در سال ۱۹۹۶ بنیانگذار و مدیر اجرایی نشست مجمع اقتصاد جهانی در داووس اطلاعیه‌ای هشدار دهنده با این عنوان صادر کرد: «بسیار واکنش‌های منفی در برابر جهانی شدن را جدی بگیریم» (New York Times, February 7, 1996: A15).

در زندگانی روزمره نیز خرده فرهنگ‌های

مقاومت جوانان، خرده فرهنگ‌های جایگزین زنان، سیاهان و اقلیت‌های نژادی در همه جای دنیا پدیدار شده‌اند. این گروه‌ها ادغام در فرهنگ اصلی چیرگی طلب را بر نمی‌تابند و در برابر آن ایستادگی می‌کنند. از سال ۱۹۷۰ مطالعاتی فرهنگی در انگلستان با هدف یافتن فرهنگ‌های اصلی چیرگی طلب و خرده فرهنگ‌های مخالف انجام گرفته است. در این راستا کاوش‌های صورت گرفته در خصوص اشکال و پدیده‌های فرهنگی واقعی بر عناصری چون طبقه، نژاد، جنسیت، تریبی، جنسی، قومیت، منطقه و ملت متکی بوده است. امروزه تحلیل شیوه نفوذ نیروهای فراملی در موقعیت‌ها و محل‌های خاص و نیز چگونگی تعدیل این نیروها توسط واسطه‌های فرهنگی به کانون اصلی مطالعات فرهنگی در جهان تبدیل شده است.

طیف وسیعی از نظریه‌پردازان استدلال می‌کنند که امروزه از دیاد تنوع و تحول به سمت گفت‌مانها و رویه‌های محلی‌تر بیکره و قالب فعلی جهان را معین می‌کند. آنها معتقدند که نظریه و سیاست عصر حاضر باید از سطح جهانی شدن و ملحق‌ات آن که اغلب مشتمل بر نظریات کلان و کل‌سازند فراتر روند و در عوض به سطوح خرد زندگی روزمره، ناهمگونی، اشکال خاص، ویژه و محلی روی آورند. امروزه طیف گسترده‌ای از نظریات با پیاساختارگرایی، پسامدرنیسم، فمینیسم و چند فرهنگ‌گرایی پیوند خورده‌اند. آنها برخلاف نظریه‌های کلی‌تر که بر موقعیت‌های عام و جهانی تأکید می‌کنند، اختلاف، غیریت، فرعیّت و اشکال خاص را کانون توجه خویش قرار داده‌اند.

می‌توان استدلال کرد که تضادهایی چون تضاد محلی با جهانی بیانگر دوگانگی‌ها و تنش‌های میان عناصر سازنده و سرنوشت‌ساز دوران کنونی هستند؛ از این رو و نهادن یکی و جانبداری انحصاری از دیگری اشتباه است (Cvetkovitch & Kellner 1997). چالش اصلی ما اندیشیدن در ظرف و روابط میان محلی و جهانی است. باید دید چگونه نیروهای جهانی هر چه بیشتر و چشمگیرتر موقعیت‌های محلی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و حتی آنها را سازمانده می‌کنند. همچنین باید دریافت که چگونه نیروها و موقعیت‌های محلی

اکنون نظریه‌پردازان حوزه‌ها و رشته‌های مختلف در حال بررسی و تأمل درباره نحوه تعامل [اشکال] جهانی، نظام یافته و ساختارهای کلان با [اشکال] خاص، محلی و ساختارها و موقعیت‌های خرد هستند. این بینش‌های دیالکتیکی می‌کوشند تا بر خورد [اشکال] محلی و جهانی، نحوه تعامل و میانجی‌گری آنها بین یکدیگر و بیکر بندهای جدیدی را که از هم کنشی این نیروها متولد می‌شود به نظر بکشند. بدین نحو می‌توان بر یکسو نگری‌ها و سوگیری‌های نظریات غیر دیالکتیکی فائق آمد؛ نظریه‌هایی که از درک شیوه‌های تعامل [اشکال] محلی و جهانی برای ایجاد بیکر بندهای جدید فرهنگی و اجتماعی عاجزند.

درست نظیر آنچه در مسئله مفهوم‌سازی تعاملات [اشکال] محلی و جهانی مطرح بود مشاجراتی نیز در خصوص جایگاه و کانون توجه حقیقی سیاست در دنیای معاصر در گرفته است. برخی نظریه‌پردازان استدلال می‌کنند که مسائل جهانی و ملی نیاز به راه‌حل‌های ساختاری کلان دارند حال آنکه دیگران حوزه واقعی سیاست را تنها [بستر] محلی و خاص می‌پندارند و نه جهانی و ملی. برای نمونه، نظریات پُست مدرن قدرت بر قلمروهای خرد، ویژه و محلی به عنوان جایگاه [حقیقی] سیاست تأکید می‌ورزند حال آنکه نظریات مدرن قدرت‌تبار در کانون‌هایی چون اقتصاد، دولت و پندرسالاری سراغ می‌گیرند. سیاست پُست مدرن شیوه نفوذ در پایگاه‌های پراکنده قدرت را [که شامل حوزه وسیعی از زندگی انسان می‌شود] از اتاق خواب گرفته تا کلاس درس و از زندان گرفته تا نهاد‌های معنوی، کنش‌های خاص و محلی می‌داند.

در اینجا نیز به نظر می‌رسد سیاست کهنه مدرن و سیاست نو پُست مدرن هر دو [تحلیلی] یکسویه از قدرت به دست می‌دهند. سیاست هم در نهاد‌های خرد و هم نهاد‌های کلان استقرار یافته است؛ اکنون قالب‌های [ترکیبی] جدیدی از نیروها و روابط قدرت

○ ویژگی بارز بحران فعلی، تضاد میان تمرکز و سازماندهی فزاینده قدرت و ثروت در دست عده‌ای اندک از یک سو، با فرایندهایی است که نشانگر تجزیه قدرت هستند.

قلمداد می‌شود همچون ردایی مبدل بر تن غربی شدن و حتی آمریکایی شدن بی‌امان دنیا عمل کند. اما آنچه که دستکم تا اندازه‌ای باعث احیای سنت، ملت‌گرایی قومی، بنیادگرایی دینی و سایر اشکال مقاومت در برابر جهانی شدن شده است طرد همگون‌سازی و چه بسا غربی‌سازی مرتبط با برخی قالب‌های جهانی شدن است.

در نتیجه جهانی شدن موضوعی است ضرورتاً پیچیده که هم نظریات و هم سیاست‌ها را به مبارزه فرا می‌خواند. امروزه اغلب افراد، از جمله نظریه‌پردازانی که می‌باید بهتر بدانند، در قالب مفاهیم دوگانه محلی و جهانی، مدرن و پست‌مدرن کار می‌کنند و با این حال همواره یک طرف این معادله را به عنوان راه‌حلی برای مسائل جهان پیشنهاد می‌کنند. برای جهان‌گرایان توسعه نیافتگی، عقب‌ماندگی، محلی‌گرایی مسئله است و جهانی شدن راه‌حل آن، در حالی که محلی‌گرایان جهانی شدن را مسئله و محلی شدن را راه‌حل آن می‌پندارند. اما بدون ساده‌انگاری باید گفت آنچه اهمیت دارد آمیزه‌ای از جهانی و محلی است. اینکه مناسبترین راه‌حل کدام است بستگی به بستر خاصی دارد که یک راه‌حل در آن از درجه اهمیت بیشتری برخوردار است. در یک دنیای پیچیده و جهانی شده هیچ دستورالعمل ساده‌ای برای حل مسائل بفرنج عصر حاضر وجود ندارد. با وجود این به قدری مسائل در سطوح و حوزه‌های مختلف فراوان است که افراد بر خوردار از حسن‌نیت و تخیل سازنده به سادگی می‌توانند در طیفی از زمینه‌ها فرصت‌هایی برای مداخله بیابند.

### تذکرات پایانی

اقدام کردن در دوران حاضر مستلزم درک ماتریس نیروهای جهانی و محلی و نیروهای سلطه و مقاومت است. همچنین باید «دگرگونی بزرگ» و تحول سریع ناشی از بازسازی جهانی سرمایه و نیز اثرات چندگانه فن‌آوریهای جدید را دریافت. آینده در دسترس ماست، می‌توانیم بگوییم اکنون کجا هستیم، به کجای رویم و چه مفاهیم و دیدگاههایی به بهترین شکل تنگناهای عصر ما را به تصویر می‌کشند. چنانچه خاطر نشان کردیم ما اکنون در دوره گذار به سر می‌بریم؛ دوره‌ای میان مدرن و چیزی

جهانی، ملی، منطقه‌ای و محلی پدید آمده‌اند که خود منشأ بسیاری از مشاجرات جدید اعم از مباحث مربوط به «نظم نو جهانی»-یابی نظمی چنانچه خیلی‌ها اعتقاد دارند و نیز کنترل محلی مدارس یا محیط زیست به‌شمار می‌روند. از این رو [دنیای] سیاست بسی پیچیده‌تر از هر زمان دیگری شده است. بنابراین بازاندیشی سیاست در این قالب‌های منازعه برانگیز و پیچیده روابط قدرت و سلطه نیازمند اندیشیدن در ظرف شیوه‌های پیچیده‌ای است که اشکال محلی و جهانی در آنها به هم پیوند می‌خورند. از دیگر سو، ما برای نظریه‌پردازان درباره‌ترکیبات جدید محلی و جهانی به راهبردهای جدید چندبعدی نیاز داریم؛ راهبردهایی که دارای ابعاد خرد و کلان و ملی و محلی باشند تا از این طریق بتوانیم خود را در منازعات و مسائل کنونی وارد سازیم. هماطور که رونالد آکسمان (Axtmann, 1997) می‌گوید جهانی شدن امکان مفاهیم جدید شهری و نندی جهانی را برای ما فراهم می‌کند، مفاهیمی که ما را در برابر مسائل و چالش‌های دهکده جهانی آینده مسئول و سهیم می‌سازند. بنابراین می‌توان این شعار را نیز به شعار «جهانی بیندیش و محلی عمل کن» افزود: «محلی بیندیش و جهانی عمل کن». از این منظر مسائلی همچون مسئله محیط زیست جهانی، توسعه آب شاهره اطلاعاتی، نیاز به انجمن‌های جدید جهانی برای پرداختن به مشکلات ظاهراً بفرنجی چون جنگ و صلح، فقر و نابرابری و نیز حل و فصل آنها و فائق آمدن بر شکاف‌های موجود بین دارا و ندار، جملگی می‌توانند مفاهیم جدیدی از شهری و نندی جهانی و چالش‌های تازه‌ای را فراروی روشنفکران و فعالان سیاسی دنیا قرار دهد.

آکسمان همچنین معتقد است جهانی شدن تنها موجب ارتقاء همگونی و یکنواختی نمی‌شود بلکه شهری و نندی جهانی و در نتیجه پیامدهای جهانی شدن به خودی خود می‌تواند سطح پذیرش تنوع، ناهمگونی و غیریت را در دنیا بالا برد (Axtmann, 1997). با این حال، جهانی شدن می‌تواند در لباس جامعیت و جهانی بودن قالبهایی نواز امپریالیسم بیافریند. در حقیقت هنوز این خطر وجود دارد که جهانی شدن درست مانند نظریه کهنه مدرنیزاسیون که جهانی شدن تا اندازه‌ای جانشین و استمرار آن

○ چند دهه‌ای است که از دموکراسی به عنوان شرط لازم سرمایه‌داری یاد می‌شود حال آنکه سنت نظریه اقتصادی تنش‌ها و منازعاتی را میان دموکراسی و سرمایه‌داری به اثبات می‌رساند.

○ جهانی شدن می تواند در لباس جامعیت و جهانی بودن، قالب‌هایی نواز امپریالیسم بیافریند. در حقیقت هنوز این خطر وجود دارد که جهانی شدن درست مانند نظریه کهنه مدرنیزاسیون همچون ردایی مبدل بر تن غربی شدن و حتی آمریکایی شدن بی‌امان دنیا عمل کند.

در مقام جمع‌بندی و نتیجه‌گیری باید گفت فرازونشیب دوران‌های تاریخی طبق الگوهای منظم و به تبعیت از مراحل متوالی تاریخی رخ نمی‌دهد. چه بسا موقعیت فعلی ما از برخی جهات با دوره نوزایی یا رنسانس شباهت داشته باشد. رنسانس دوره گذار طولانی از پایان جوامع ماقبل مدرن تا ظهور جوامع مدرن را تشکیل می‌داد. مشخصه چنین دوره‌هایی (دوره‌های گذار) رشد ناموزون سطوح چندگانه تحول و نیز دردهای شدید ناشی از زایش دوره جدید است. در حقیقت تحول از يك دوره تاریخی به دوره دیگر همواره طولانی، تناقض آمیز و معمولاً دردناک بوده است. برای به دست آوردن درکی روشن از دوره گذار یا میانی باید پیوندهای عصر حاضر با گذشته و نیز تازگی‌ها و پدیده‌های نوظهور حال و آینده را دریافت. بنابراین شناخت پیوستگی‌ها و ناپیوستگی‌های میان مدرن و پست مدرن به منظور شناسایی تنگناهای عصر حاضر حائز اهمیت است.

زندگی در برزخ میان مدرن و پست مدرن تنش، ناامنی و سردرگمی می‌آفریند، همچنان که هیجان‌زدا و نشاط برانگیز هم هست. محیطی اجتماعی و فرهنگی ایجاد می‌کند که در آن روحيات [پیوسته] در حال تغییرند و [از سویی] آینده‌ای آزاد اما در دسر آفرین را فراروی ما قرار می‌دهد. چرخش پست مدرن یعنی آگاهی از خطرات موجود در بیکره و صورت‌بندی کنونی اجتماع ضمن امیدواری به امکانات و انگیزش‌های جدید. از این رو چرخش پست مدرن از تباطولی ریشه‌ای بار و حیات و تجارب عصر حاضر داشته و مؤلفه‌ای مهم در موقعیت کنونی ما به شمار می‌رود (Best & Kellner 1997). فراگیر بودن گفتمان «پست مدرن»، گسترش دائم آن، جهان‌سختی آن، و طولانی بودن ظاهری آن-در دنیایی که به سرعت در حال تحول است چندین دهه زمانی طولانی برای يك «موج» محض است. خود حکایت از آن دارد که پست مدرن به طریقی سودمند مسائل کنونی را مورد توجه قرار داده است و واقعیات آشکار امروز را توضیح می‌دهد. گفتمان پست مدرن به طور ساده جزء ذاتی و ازگان انتقادی امروز است و به گونه‌ای باید با آن کنار آمد.

منابع مقاله در سایت اینترنتی موجود است

جدید که اصطلاح «پست مدرن» بیانگر آن است. البته می‌توان تنش‌های موجود میان محلی و جهانی، مدرن و پست مدرن، و نو و کهنه را نوعی فرایند پست مدرن نیز اسببون، پیچیدگی فزاینده، تکه تکه شدن، عدم تعین و عدم قطعیت قلمداد کرد. با این حال، در تلقی من اگر چه چرخش پست مدرن مشهود و قابل رؤیت است اما پیوستگی‌ها با مدرن هنوز چنان چشمگیر است که مسلم پنداشتن گسست پست مدرن و مبالغه در باره ناپیوستگی‌ها خطاست.

چنین چیزی به طور قطع در مورد جهانی شدن نیز صادق است. همانطور که مباحث اولیه آدام اسمیت و مارکس نشان داد، جهانی شدن روندی است که قطعاً سده‌ها در حال پیش روی بوده است و به خودی خود با مدرنیته کاپیتالیستی و گسترش نظام سرمایه‌داری و روابط تولیدی آن که هنوز هم یکی از مشخصه‌های بارز دوران حاضر محسوب می‌شود پیوستگی دارد. با این حال دوران حاضر پدیده‌های نوظهور خیره‌کننده‌ای را نیز شاهد بوده است. شکی نیست که سرعت جهانی شدن همراه با فشرده‌گی زمانی-مکانی آن، اشکال نوآمان از تباطولات جمعی، معاملات سریع مالی و یکپارچه‌گی فزاینده بازار جهانی، جملگی پدیده‌هایی نوظهورند. فن‌آوری‌های جدید در حال دگرگون ساختن ماهیت کار و نیز خلق فرصت‌های تازه‌ای هستند. سرمایه در حال تولید نوعی فرهنگ فن‌سالار و قالبی جدید از جامعه اطلاعاتی و تفریحی است. در مجموع همه چیز از آموزش گرفته تا کار، سیاست و زندگی روزمره به شکلی بارز در حال تحول است.

با این وصف به عقیده من این پدیده‌های نوظهور هنوز به اندازه کافی چشمگیر نبوده‌اند تا بتوان بر آن اساس گسستی تماماً پست مدرن را مسلم فرض کرد. هنوز ساختار اغلب نظام‌های اجتماعی را روابط تولید سرمایه‌داری شکل می‌دهند. هنوز سرمایه ساختار ابعاد متعدد حیات اجتماعی را تعیین می‌کند. پیشرفت‌ها و نوآوری‌های شگرف و همچنین توسعه تکنولوژی طی قرن‌ها تنها يك بخش از مدرنیته بوده‌اند با این حال آنقدر پدیده‌های نوظهور آفریده‌اند که ما را وامی‌دارند به عنوان پاسخی به این پیشرفت‌های نو در عصر اجتماع و فرهنگ در نظریه اجتماعی و سیاست عصر حاضر بازاندیشی